

"مغ در سروده های حافظ"

رضا آقازاده

چکیده

زمینه و هدف : درباره پیر مغان حافظ بسیار گفته اند، در این نوشته میکوشیم سخنان حافظ را آن گونه که هست جدای از سخنانی که در این زمینه هست پژوهش کنیم. آن چه حافظ درباره پیر مغانش گفته است را به کمک آمار نشان دهیم، ویژگی هایی که او دارد و کارهایی که حافظ در برابرش انجام میدهد را برشمریم.

دست مایه ها : ابیات حافظ

دست یافته ها : نشان دادن پراکندگی واژه پیر مغان و ترکیباتش در دیوان حافظ

کلید واژه ها : مغان و ترکیباتش

فهرست مطالب

عنوان

دییاجه (واژه، درباره مغان)

واژه مغان و ترکیبات آن در سروده های حافظ :

(پیر مغان - دیرمغان - سرای مغان - کوی مغان - خرابات مغان - می مغان)

پیوست

منابع و مأخذ

حلقه پیر مغان از ازلم درگوش است
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

پیر مغان حافظ کیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد که حافظ در غزلهایش بارها نام او را با ترکیبات مختلف می آورد. در این باره بسیار گفته اند و سخنان گوناگونی آمده است برآنیم تا جدای از این گفته ها و شنیده ها به کمک آمار و با استفاده از خود غزلها به واژه مغان و ترکیبات برساخته حافظ بپردازیم تا هم پیر او را بهتر بشناسیم و هم دلیل ارادت او را به پیر مغان بدانیم. بدانیم آستان پیر مغان کجاست؟ مذهبش چیست؟ رابطه دیر با مغان چرا؟ این که منظور حافظ از مغان همین موبدان زرتشتی بوده و یا " به شیوه ملامتیه و در مقام انتقاد از صوفیان زمان به خرق ظواهر و عادات و رسوم پرداخته و به جای پیرطریقت پیر مغان را نشانیده "¹ و یا این مطلب که "حافظ اصلا پیروی نداشته همچون اویسیان "² و یا "پیر مغان با این اوصاف و ابعاد که در دیوان حافظ می یابیم از برساخته های هنری حافظ است که بیهوده نباید دنبال رد پای تاریخی او بود و با مغان زردشتی مربوطش کرد بلکه بیشتر با می فروشان زرتشتی مربوط است "³ و "کسانی که به مبهم اندیشی و مبهم گویی علاقه دارند میکوشند این چند کنایه و اشاره را نماینده و نمایان گر جهان بینی زردشتی حافظ بگیرند."⁴ و یا "در اصطلاح این طایفه علییه انسان کامل و قطب مدار بود که آن را قطب الاقطاب و غوث الاعظم و مدار العالم و ظل الله فی الارض نیز گویند."⁵ و یا... اینها سخنانی است که درباره غزلهای حافظ جاری است و ما همان گونه که گفته شد به شیوه ای دیگر به این پرسش ها میپردازیم. بررسی آماری ضمن این که پراکندگی استفاده از واژه مغان و ترکیبات آن را در غزل ها به ما نشان میدهد اشارات حافظ و توان او در ساختن این ترکیبات برای بیان مقاصد ویژه اش را نیز دقیقتر مینمایاند. تکرار 25 بار ترکیب پیر مغان به همراه 18 مورد تتابع اضافات اهمیت وجود و مرکزیت پیر را در اندیشه حافظ باز مینماید. و تکرار 8 بار پارادوکس دیر مغان چیزی نیست جز انتقاد از وضع موجود و پناهگاهی ساختگی که حافظ در غزلهایش بدان جا پناه میبرد. در آغاز نگاهی گذرا به واژه مغان داشته و از آن میگذریم :

1-1- واژه مغان

در اوستا و متون پهلوی : دراوستا : مگا و موغو، مغ، موبد، مرد مینوی. پورداود : وظیفه بزرگ.⁶ در پهلوی : مگوپت، مگوگ، مگوپتان، مگوپت، مغ.⁷

"مغان جمع واژه مغ میباشد. مغ به دو صورت اسم و صفت در متون به کار رفته است و به معنای موبد زرتشتی میباشد و نزد نویسندگان قدیم از کلمه مغ پیشوای دینی اراده شده است و موبد همان کلمه مغ است. مغان به دو گروه کلدانی⁸ و مغان ایرانی تقسیم میشوند. کار مغان ایرانی همان اجرای مراسم دینی بوده است. مغان در اصل

¹ رجایی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، ص 97

² همان ص 88

³ خرم شاهی، بهاء الدین، حافظ نامه، ص 97، مسیحیان به می فروشی در ایران شهره بوده اند نه زرتشتیان، چنانکه شاعران نیز از این جریان وام ستانده اند، اخوان ثالث : مسیحای جوانمرد من، ای ترسای پیر پیرهن چرکین، هوا بس ناجوانمردانه سرد است؛ آی، دمت گرم و سرت خوش باد، سلامم را تو پاسخ گوی در بگشای. نک : کتاب زمستان

⁴ همان ص 105

⁵ ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمن، شرح عرفانی غزلهای حافظ

⁶ بهرامی و جنیدی، فرهنگ واژه های اوستا، جلد دوم، ص 1135

⁷ فروشی، بهرام، فرهنگ فارسی - پهلوی

⁸ کار مغان کلدانی همانا جادو و جادوگری بوده است. جادو و جادوگری در سرتاسر اوستا به شدت نفی میشود. (← پورداود، یسنا، جلد اول، ص 75 به بعد)، درباره مغان نک : مشکور، محمدجواد، گفتاری درباره دینکرد، ص 129، بی جا، بی تا/ و نیز نک : جهان فروری (بخشی از فرهنگ ایران کهن)، مقاله مغانه، ص 125

قبیله ای از قوم ماد بوده اند که مقام روحانیت منحصر به آنان تعلق داشت. آنگاه که آیین زرتشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد مغان پیشوایان دینت جدید شدند. در کتاب اوستا طبقه روحانی را به همان عنوان قدیمی که داشته اند یعنی آترون میبینیم اما در عهد اشکانیان و ساسانیان این طایفه را مغان میخوانده اند.

برفتند ترکان ز پیش مغان
کشیدند لشگر سوی دامغان (فردوسی)
پیش دو دست او سجود کنند
چون مغان پیش آذر خرداد (فرخی)¹

در گاتها که قدیمیترین جزء اوستا میباشد ترکیب انجمن مغان (: مگا با حالت‌های صرفی مختلف) شش بار تکرار شده است. انجمن مغان ترجمه دکتر حسین وحیدی² و یاران مگا ترجمه پرفسور شوشتری میباشد.³ در هات 29 از گاتها زرتشت خود را فردی از تیره بزرگ مغان (= ماگا) میخواند.⁴

سه " هات " عبارتند از : هات 29 بند 11/ هات 51 بندهای 11 و 15 و 16/ هات 53 بند 7 در بند 7 دوبار آمده است. هرودوت قبایل عضو اتحادیه ماد را به شش قبیله بخش میکند : بوسیان، پارتاکنیان، استروختیان، اریزانتیان، بودیان، مغ ها.⁵ دکتر محمد جواد مشکور در کتاب "گفتاری درباره دینکرد" ص 132 (بی جا، بی تا)، این نظر هرودوت را رد و میگوید : "...کلمه مغ بر روحانیون و علمای مذهبی دین زرتشت اطلاق میشود و اینکه هرودوت آن کلمه را اسم قبیله مخصوصی نوشته است درست بنظر نمی‌رسد. مقام مغی و روحانیت چنانکه امروز نیز مرسوم است مرتبه ای نبوده است که هر کسی بتواند بدان پایه نائل شود، بلکه آن پایگاهی بوده ارثی که از پدر به پسر میرسد و یا در خانواده خاصی دور میزده است، بنابراین اگر بگوئیم مغان طائفه مخصوصی بوده اند که موظف به ادای مراسم مذهبی و تشریفات دینی بودند به صواب نزدیکتر است. باید دانست که نویسندگان قدیم متفقاً زرتشت را بنیان گذار آیین مغ و آورنده دین مزدیسنی دانسته اند." (هم چنین ← پورداود، یسنا، جلد اول، ص 78)

مغان در متون پهلوی : مگوگ، و مگوپتان جزو یکی از چهار طبقه ای است که در متن ها از جمله مینوی خرد آمده است : مگوپتان، ارتیشاران، هوتوخشاکان، واستریوشان (← موبدان، ارتشیان، صنعت گران، کشاورزان).⁶ موبدان در پیش از اسلام سمت وزیران و مشاوران پادشاهان را نیز داشته اند. موبدان بزرگی همچون آتورپات مانسپندان⁷ موبدان موبد زمان شاهپور دوم است که از ایشان اندرزه‌های گران سنگی برجای مانده است. و مقام او آن چنان بالا بوده که " بعضی از مورخان عرب او را زرتشت ثانی نامیده اند." (← مشکور، محمد جواد، گفتاری درباره دینکرد ص 68). به جز از موبدان دانشمندان بزرگ و صاحب نامی بوده اند که پس از هزاره ها هنوز نامشان بر سر زبان هاست. از آن جمله یادی است که سهره وردی در کتاب خود - حکمه الاشراق - از دانشمندانی چون جاماسپ، فرشوشتر، بزرگمهر کرده است.⁸ و این طبیعی ترین شکل ممکنه است که شاعری نام و یاد بزرگان دانش و فرهنگ خود را

¹ دهخدا، علی اکبر، لغتنامه

² وحیدی، حسین، ترجمه گاتها، صص 12،94،95،96،101

³ مهرین (شوشتری)، عباس، تاریخ ادبیات عصر اوستایی، 1350

⁴ همان ص 109؛ و نیز : عباس شوشتری (مهرین)، گاتها سرودهای زرتشت، ص 34

⁵ ا.م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص 142.

⁶ مینوی خرد متن پهلوی، ص 70، در متن واژه āsarwanān آسروان در معنای موبدان است.

⁷ āturpātmanšpandān با قرائت های مختلف ← آتورپات مانسپندان : قرائت فریدون جنیدی / آذرپاد، آذرباد / ماراسپندان، مهراسپندان.

مهراسپندان.

⁸ شیخ شهاب الدین یحیی سهروردی، حکمه الاشراق، ترجمه و شرح سید جعفر سجادی، ص 18. مترجم نامه‌های ایرانی را به گونه عربی آن آورده است : جاماسف، فرشادشور، بوذرجمهر. در ترجمه فارسی متون عربی درست آن است که نام های ایرانی به گونه ایرانی آن بیاید و نه قرائت عربی آن، همان کاری که کشور های دیگر با زبان خود میکنند.

گرامی بدارد و در آثار و نوشته های خود نام ها و یادها و نظرات اندیشمندان خود را بن مایه مثال، تشبیه و صناعات ادبی آورد و حافظ در قدم اول چنین کرده و این عیب نیست. بلکه عکس آن عیب است!¹ اینها مطالبی بود برای روشنگری واژه مغان و شاید چندان به درد بررسی آماری سروده های حافظ نخورد ولی این آشنایی با موضوع مورد بحث ما خالی از فایده نیز نتواند بودن. در این مقاله نشانی ابیات براساس دیوان غنی- قزوینی میباشد. همچنین پیوستی از سروده ها با توجه به تصحیحات غنی- قزوینی و خانلری جهت دسترسی آسان به ابیات آورده شده است.

2- واژه مغان و ترکیبات آن در غزلهای حافظ

واژه مغان تنها یک بار در غزلها به کار رفته است :

درخانه ننگد اسرار عشق بازی / جام می مغانه هم با مغان توان زد

دایره واژه مغان با واژه هایی چند (: پیر/ دیر/ سرای/ کوی/ خرابات/ می) تنگ تر شده ترکیبات تازه ای را به صورت مضاف و مضاف الیه میسازند. مجموعاً 40 بیت از غزلها دارای این ترکیبات میباشد:²

1. پیرمغان 25 بار. 7 بار پیر مغان و 18 مورد تتابع اضافات : آستان پیر مغان/ دعای پیرمغان/ مریدپیر مغان/ بنده پیر مغان/ مذهب پیر مغان/ وقت پیر مغان/ نیکی پیر مغان/ حلقه پیر مغان/ خاک ره پیر مغان/ دولت پیر مغان/ حریم درگه پیر مغان/ ساکنان درگه پیر مغان/ سخن پیر مغان/ چاکران پیر مغان/ جناب پیر مغان 2 بار/ ترک خدمت پیر مغان/ فتوی پیر مغان.
 2. دیر مغان/ 8 بار
 3. سرای مغان/ 1 بار
 4. کوی مغان/ 2 بار
 5. خرابات مغان/ 2 بار
 6. می مغان/ 1 بار (می مغانه 1 بار)
- با تنگتر شدن مفهوم اشارات حافظ دقیقتر نمایان میشود.

2-1- پیر مغان

پیر در لغت : سالخورده، کلانسال، مسن، معمر، شیخ میباشد. و در تصوف : مراد، مرشد، شیخ و پیرطریقت آمده/ بزرگ مغان، رهبان دیر، ریش سفید میکده، رند. (ف. معین)
از میان ترکیبات یاد شده پیر مغان بیشترین سهم را در غزلهای حافظ دارد.
هفت موردی که ترکیب پیر مغان در آنها به کار رفته است غزلهای : (4/1)-(9/69)-(3/143)-(5/208)-(8/332)- (4/364) (4/379) حافظ در این ابیات به معرفی پیر مغان میپردازد. ویژگیهایی را برای او اثبات میکند و کارهایی را که باید در مقابل او انجام دهد برمیشمرد :

¹ عکس آن یعنی یونان باستان و غرب امروز که دانشمندان زباند و گل سرسبد نویسندگان و گویندگان ما هستند و گویا فراموشمان شده است بزرگان دانش سرزمینمان را.
² براساس تصحیح غنی قزوینی.

1. پیرمغان را به عنوان مرشد و مراد خود انتخاب کرده و با بیان این مطلب که در هر سری رازی از خداوند نهفته است بر مرشدیت پیر مغان مهر تایید میزند .

گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

2. اطاعت و فرمانبرداری از پیر مغان را واجب می‌شمارد اگرچه خواست او خلاف معمول باشد، چه رهرو از راه ناآگاه است. و یا نشاید که ناآگاه باشد. خطیب رهبر : ... چه پیر سالک از آیین و طریقه رهروی نیک آگاهست.¹

به می² سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها

3. حافظ از خوردن باده توبه میکند پیر مغان از این کار او ملول (: دلتنگ) میشود و حافظ در مقام عذر خواهی میسراید :

پیرمغان ز توبه ما گر ملول شد گو باده صاف کن که به عذر ایستاده ایم

4. حافظ که تنها راه سعادت و نیکبختی را در درگاه پیر مغان یافته با حالتی غمگین میگوید : اگر پیر مغان در به روی من نگشاید به کجا روم و کدام در را بزنم و از کجا چاره جویم؟

گرم نه پیرمغان در به روی بگشاید کدام در بزنم چاره از کجا جویم

"در" به معنای ورودی خانه اکنون در برخی شهرها "دروازه" گفته میشود.

5. یاری جستن از پیر مغان را عیب ندانسته پاسخ سرزنش کننده را این گونه میدهد :

گر مدد خواستم از پیرمغان عیب مکن شیخ ما گفت که در صومعه³ همت نبود

قطعاً منظور از صومعه مکان عبادت ترسایان نیست و مراد معنای عام یا کنایه از مکان عبادت عموم مردم زمان حافظ است. همت : خواست و اراده ... میباشد و در عرفان نخستین قدم "خواست" است. همدرد در پاسخ یکی از مرغان پیرامون همت : گفت مغناطیس اسرار است، همت عالیست و بس. نک : عطار، منطق الطیر.

¹ خطیب رهبر، خلیل، دیوان حافظ، ص2. ولی سالک در این جا پیر نیست که بگوییم پیر سالک...، چه پاره نخست نیز گواه است بر این که سالک با پیر تفاوت دارد.

² می شراب است، رنگین میکند چون سرخ است، رنگ سرخ بر سجاده (: ابزار نمازگزار)، ذهن را به سوی مهرابه های مهرپرستان میبرد و ساختن مهرابه ها رو به برآمدن و بردن خورشید - که سرخ است - میباشد. هرچند ارتباطی با مهر پرستی نداشته باشد ولی بن مایه سروده خود را از فرهنگ خودی گرفته است و این مایه امتیاز است. بهترین رنگ ها سرخی بود، کو ز خورشید است و از وی میرسد : مولوی، دفتر دوم. بدین ترتیب شاید بتوان با توجه به بیت پسین - شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل - این تلمیح گونه حافظ را به مهرپرستی بهتر نمایند : سجاده را رو به خورشید پهن کن چه خورشید نور است و روشنایی و در نور گمراهی نباشد. مقصود مهرپرستی نیست ولی استفاده از مفاهیم ملی و بومی است که شاعر توانسته از عهده این کار برآید، برخلاف مولانا که مرشدش را از یونان وام ستانده است : ای دواي نخوت و ناموس ما، ای تو افلاتون و جالینوس ما. مقصود مولانا بیان شور و حال درونیش است لیکن ابزارش مفاهیم غیر ملی و غیر بومی است.

³ صومعه مکان عبادت ترسایان در کوه و تپه، خانقاه. این تعریفی است که دکتر معین در فرهنگ خود زیر نام صومعه آورده است. آن چه در در ادبیات و فرهنگ ما زبانزد است این است که صومعه را مکان و محل نیایش مسیحیان میدانیم و واژه خانقاه را در ارتباط با عرفای خود میشناسیم، تداخل نام ها برای بیان معانی و تعاریف، درست نمینماید چه در فرهنگ ما هر یک از این نام ها مقاصد را در ذهن تداعی میکند و اگر نظر دکتر معین در تعریف صومعه صرف رساندن معنای عام عبادت میباشد باز نیازی به آوردن واژه خانقاه و ایجاد تداخل معنایی نمیشود.

2-1-1- پیر مغان ویژگیهای اخلاقی ای دارد :

6. مشکل حافظ را با بینش (: تأیید نظر)! حل کرده است .

مشکل خویش بر پیرمغان بردم دوش	کو به تأیید نظر حل معما میکرد
-------------------------------	-------------------------------

7. در زمانی که کسی دستگیر دیگری نیست پیر مغان به حافظ احسان و نیکویی کرده است. (منت : احسان و نیکویی)

در این غوغا که کس کس را نپرسد	من از پیرمغان منت پذیرم
-------------------------------	-------------------------

پس از آوردن هفت بیت پیر مغان هجده بیت بعدی که دارای تتابع اضافات است را می آوریم :

آستان پیر مغان 4/39- دعای پیر مغان 1/53 - مریدپیرمغان 7/145- بنده پیر مغان 6/158- مذهب پیرمغان 6/198- وقت پیر مغان 6/200- نیکی پیر مغان 2/203- خاک ره پیر مغان 1/205- حلقه پیر مغان 2/205- دولت پیرمغان 5/250- حریم درگه پیرمغان 3/269- ساکنان درگه پیرمغان 6/321- سخن پیر مغان 8/340- چاکران پیر مغان 1/343- جناب پیرمغان 7/353- ترک خدمت پیر مغان 2/358- فتوی پیرمغان 1/367.

بررسی ترکیبات :

1. آستان به معنای بخش پیشین اتاق متصل به در است و به معنای درگاه و جناب و حضرت آمده است. و در تنها بیتی که ترکیب آستان پیرمغان را دارد با توجه به واژه "سرا" در پاره دوم معنای خانه را میرساند. و یا به دلالت تضمن، چه آستان بخشی از "سرا" میباشد. یعنی آن "سرا" دولت و نیک بختی دارد - و آن "در" گشودنی است. از آن پیشگاه و با آن جناب بودن را سر چرا کشیم که، دولت در سرای پیر مغان است.

از آستان پیرمغان سر چرا کشیم؟	دولت در آن سرا و گشایش در آن در است
-------------------------------	-------------------------------------

"در" نخست و دوم "اندر" است و "در" پایانی به معنای در ورودی میباشد که گشودنی است و گشایش معنای انتزاعی است که از گشودن در حاصل میشود و در این جا به معنای خانه نیست. در آغاز ما را متوجه پیر مغان میکند و سپس دلیل ترک نکردن و سر نکشیدن از درگاه او را بیان میکند. آستان پیر مغان با توجه به این بیت جایی است که دولت (: اقبال و نیکبختی) و گشایش در آن خانه است. گشایش : رهایی.

2. گوشه میخانه را خانقاه (: خانه گاه، خانه گه)¹ خود قرار داده و دعایی که پیر مغان به او تعلیم داده را هر صبحگاه میخواند.

منم که گوشه میخانه خانقاه من است	دعای پیرمغان ورد صبحگاه من است
----------------------------------	--------------------------------

3. مرید پیرمغان گشته و پیرمغان مراد اوست. در این بیت خطاب به شیخ میگوید که مرید پیر مغان شده و از این بابت از من رنجیده مشو چرا که هر آنچه تو وعده کردی پیر مغان در عمل انجام داده است.

مرید پیرمغانم ز من مرنج ای شیخ	چراکه وعده تو کردی و او به جا آورد
--------------------------------	------------------------------------

4. حافظ خود را بنده پیر مغان میداند زیرا او را از جهل و نادانی رها نموده است. پیر او هرکاری که میکند عین عنایت (: توجه کردن، بخشیدن) است.

¹ روان شاد ایرج وامقی در بخش یادداشت های کتاب زندگی، افکار و فلسفه دین مانی زیر واژه مانستان (: جای ماندن، محل اقامت) چنین آورده اند : ظاهراً مانستان خانه و سرائی بوده است که مبلغان مانوی در سفرهای تبلیغی خود در آنجا اقامت میکردند و بنظر من که همان است... بعدها اقامتگاه صوفیان شد و خانقاه نام گرفت. من معتقدم که خانقاه، سلف واقعی مانستان است که هر دو اقامتگاه مسافران دو طریقت بوده اند. ص 54 شماره 15 و ص 89 شماره 31.

بنده پیرمغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هرچه کند عین عنایت باشد

5. مذهب پیر مغان طریقتی است که بر پایه شراب و خرقه بنا شده است که با مذهب رایج تفاوتی آشکار دارد. و این کار را تنها در مذهب پیر مغان انجام میدهند.

گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهب است گفت این عمل به مذهب پیر مغان کنند

6. تشویش در معنای مصدری شوریده کردن و در هم کردن و پریشان ساختن است. حافظ از سالکان به شدت شکایت میکند که چطور پیر را پریشان کرده و او را می آزارند.

تشویش وقت پیرمغان میدهند باز این سالکان نگر که چه با پیر میکنند

7. اما پیر مغان آن قدر مهربان است که از روی جوانمردی اشتباهات سالکان در نظرش زیبا است و از آنان در میگذرد.

نیکی پیر مغان بین که چو ما بد مستان هر چه کردیم به چشم کرشم زیبا بود

8. راه پیر مغان راهی است که از میخانه و می میگذرد و حافظ نیز بر این راه است و تا این باقی است حافظ نیز پایبند این راه است .

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیرمغان خواهد بود

9. حافظ خود را از ازل حلقه به گوش (: فرمانبردار، مطیع) پیر مغان میدانند و میگویند : که اکنون نیز بر همان است که در آغاز بوده و پس از این نیز دنباله روی پیر مغان است.

حلقه پیرمغان از ازل در گوش است بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود

10. حافظ در مصرعی دعا گونه پایداری اقبال و دولت پیر مغان را میخواهد. دولت پیر مغان باد (: پاینده باد) که باقی - سهل است. که پایداریش و ماندگاریش روشن است. و دیگران هیچ، با وجود پیر مغان مهم نیست فراموشم کنند چون دیگران نه پایداری، و پاینده پیر مغان است.

دولت پیرمغان باد که باقی سهل است دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

11 و 12. حریم درگه پیر مغان جایی است که غمها را از میان میبرد و حافظ اقامت گزیدن در این درگاه را سبب کنار رفتن پرده ها و گشوده شدن در معنا به روی خود میداند. درست است که حریم این درگاه موجب از میان رفتن غمها و تسلی خاطر است لیکن تا در درگاه پیر مغان اقامت نگزیده و تا ساکن این درگه نشده دروازه معنا به رویش گشوده نشده است و پس از اقامت در این درگاه است که دروازه برای او گشوده میشود.

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل حریم درگه پیر مغان پناهت بس

آن روز بر دلم در معنی گشوده شد کز ساکنان درگه پیر مغان شدم

13. سخن پیر مغان را نیوشیدن کار حافظ است. گویی به نوعی اتمام حجت با خود و با منتقدانش میکند : من که به جز از ظرف شراب از ظرفی دیگر نخواهم نوشیدن و یا به جز از شراب صاف شده شرابی دیگر نمیخورم (یعنی من که راه و طریقت مغان را خواهم داشتن) اگر سخن پیر مغان را نیوشم چه کار کنم؟ نیوشیدن : شنیدن توام با درک و فهمیدن است. میان ننوشم و نیوشم جناس است.

من که خواهم که ننوشم به جز از راق¹ خم چه کنم؟ گر سخن پیرمغان¹ ننوشم

¹ راقو معرب راوک پهلوی است. / راوک بر وزن ناوک، صاف و لطیف و پالوده هر چیز باشد، و معرب آن راقو است. برهان قاطع. / دکتر معین معین راقو ضبط کرده در معانی : 1. ظرفی که در آن شراب و شیر را صاف کنند؛ پالونه. 2. کاسه شرابخواری. و راوکی : 1. آن چه از راقو گذشته باشد. 2. شراب صافی، درد. ف. معین.

14. حافظ میگوید بیشتر از چهل سال است که لاف میزند (در لغت: دعوی باطل کردن و خود ستایی کردن) در حالی که کمترین چاکران (خدمتگزاران) پیر مغان است.

چل سال بیش رفت که من لاف میزنم	کز چاکران پیرمغان کمترین منم
--------------------------------	------------------------------

15. در مقام بزرگی جناب را به کار برده است (جناب پیر مغان) نیز جناب به معنای درگاه و آستان است. خاکبوسی معمولاً قدم نخست و آغاز دیدار است. باستانی کاران و کشتی گیران در آغاز و پایان؛ گود و تشک کشتی را خاکبوسی میکنند پس در به معنای دروازه و در ورودی است نه خانه. در این بیت پافشاری بر ادامه راه پیر مغان میکند، چرا که جناب پیر مغان پناهگاه مهر و وفا است. از آن جا که نقل روایت مشروط به گرفتن مجوز از سوی فقیهی معروف و مشهور بوده است، گویا درس حدیث عشق تلمیح گونه ای است بدان، با این تفاوت که حدیث عشق را برای عوام نمیتوان خواندن و پیر مغان است که در این باره قابل اطمینان است و این دریافت های مینوی را تنها برای او میباید خواندن و از او میباید شنفتن. "پُر سَری آمد که با من سَری بگو! گفتم من با تو سِر نتوان گفتن. من سِر با آن کس توانم گفتن که او را در او نبینم، خود را در او بینم. سِرّ خود را با خود گویم. من در تو خود را نمیبینم، در تو دیگری را میبینم...²" / "جناب" در بیت بعدی اگر در معنای آستان و درگاه باشد (خانه پیر مغان پناهگاه مهر و وفا است) و گرنه وجود خود پیر مغان مایه آرامش و امنیت است.

حافظ جناب پیرمغان جای دولت است	من ترک خاک بوسی این در نمیکنم
حافظ جناب پیرمغان مأمّن وفا است	درس حدیث عشق ³ بر او خوان وز و شنو

16. خدمت کردن برای پیر مغان کار حافظ است و او ترک این خدمت را مصلحت نمیداند.

به ترک خدمت پیر مغان نخواهم گفت	چرا که مصلحت خود در آن نمیبینم
---------------------------------	--------------------------------

17. فتوی (دستور شرعی) فتوی پیر مغان مبنی بر خوردن شراب در جایی که یار موافق و همراه نباشد (ندیم) حرام است را قولی قدیم میداند.

فتوی پیرمغان دارم و قولی است قدیم	که حرام است می آنجا که نه یار است ندیم ⁴
-----------------------------------	-----------------------------------------------------

ناگزیر به جمع بندی گفتارهای بالا هستیم. همانگونه که از ابیات پیدا است حافظ ویژگیهایی را برای پیر مغان گاه در مقام اثبات بر میشمرد:

2-1-2- ویژگیها:

پیر مغان پیر و مرشد حافظ است که حافظ به مرشدیت او اذعان دارد. (9/69) حافظ حرف او را گوش میدهد و اطاعتش میکند و دیگران را نیز به اطاعت کردن از پیر دعوت میکند. (4/1) پیر مغان هر کاری که میکند عین

¹ نیوشیدن از نیوخشیتن niyōxšītan پهلو در معنای گوش کردن، توجه کردن، فرمان بردن است. (← ف پهلو به فارسی فروشی)

² مدرس صادقی، جعفر، مقالات شمس، ص 97.

³ عشق معرب است و از ریشه (aəša) اوستایی به معنای مهر و کام و دوست داشتن و خواستن. (ka + šī) psond (ka) در سنسکریت از همین ریشه است و با همین پسوند اچچک بمعنی دوست دارنده (عاشق) و در زبان سقلایی باستان از همین ریشه و با همین پسوند iska بمعنی کام است. نک: مقدم، محمد، داستان جم، ص 52 و اشو: اشک: عشق، ص 47. در گویشهای جنوبی به گونه ایشگ و ایشگ [ک] تلفظ میشود. و "ق" هنوز در تلفظ فارسی زبانان سنگین است.

⁴ به نوعی با "درس حدیث عشق بر او خوان وزو شنو" ارتباط می یابد. ← روشنگریهای شماره 15.

عنایت (: لطف و احسان) است. (6/158) مشکل حافظ را حل کرده و با تایید نظر (: بینش) حل مشکلات میکند. (3/143) او مددکار (: یاری رسان) است و حافظ از او یاری جسته است. (5/208) در دوره ای که کسی دستگیر دیگری نیست پیر مغان احسان و نیکویی میکند. (8/332) او به سالکان با دیده کرم مینگرد. (2/203) و بر خلاف شیخ به وعده هایش عمل میکند. (7/145)

2-1-3- آستان او :

آستان و درگاه او به عقیده حافظ جایی است که دولت (: نیکبختی و اقبال) در آن جا است. جایی که گشایش (: فرج) در آن درگاه است. (4/39) آن جا پناهگاه و از میان برنده غمها است. (3/269) جایی است که چشم دل حافظ باز شده است و دروازه های معانی به رویش گشوده گشته است. (6/321) آن جا مکان دولت است و حافظ زین سبب ترک خاک بوسی این درگاه را نمیکند. (7/353) و جایگاه امن و وفا است جایی که حدیث عشق را از پیر مغان باید شنید و از او باید آموختن. (7/406)

2-1-4- مذهب او :

مذهبش برخلاف مذهب رایج، مذهبی است بر پایه شراب و خرقه. (6/198) راهی است که از میخانه و می میگردد و تا زمانی که چنین است حافظ نیز پابند این راه است. (1/205)

2-1-5- حافظ و :

حافظ به شیوه های گوناگون اطاعت و فرمانبرداری خود را از پیر مغان و راه او بیان میدارد.¹ داعی که از پیر مغان آموخته است را هر صبحگاه میخواند. (1/53) مرید پیر مغان است. (7/145) و بنده او چون او را از نادانی برهاند است. (6/158) از سالکان که پیر را میرنجانند سخت شکایت میکند. (6/200) حافظ از پیر مغان مدد و یاری می خواهد. (5/250) و دولت و اقبال پیر مغان را آرزو میکند. (6/321) از زمانی که ساکن درگاه پیر مغان شده دروازه معانی به رویش گشوده شده است. (3/269) حریم درگاهش را از میان برنده غمها میداند. (8/332) و در دوره سخت از او نیکویی دیده است. (1/343) خود را از خدمتگزاران (: چاکران) او میداند. (4/364) از او به خاطر ترک باده عذر خواهی میکند. (4/379) و تنها، درگاه او را چاره کارش میداند. (4/379)

2-2- دیر مغان :

دیر محلی است که راهبان مسیحی در آن اقامت کنند و به عبادت بپردازند. صومعه، دیر مغان : معبد زرتشتیان. (ف معین)²

هشت بیت از 40 غزل ترکیب "دیر مغان" را دارد. دیر ویژه راهبان مسیحی بوده که در آنجا به عبادت و تزکیه نفس میپرداختند. گوشه نشینی و انزوا طلبی مقابل آموزه های زرتشت است که رهبانیت را نفی میکند. بدین ترتیب اگر مغان را با زرتشتی گری یکی بگیریم برساخته دیرمغان از سوی حافظ جای درنگ دارد، و شاید بتوان آن را به نوعی تناقض گویی³ (: پارادوکس) گرفتن و چنین دانستن که : حافظ از شدت نابسامانی وضع موجود و در انتقاد از

¹ (4/1 - 1/205 - 2/205 - 4/39 - 7/353 - 4/364 - 2/358)

² معبد زرتشتیان تعریفی است که دکتر معین در برابر دیر مغان گذاشته اند. این تعریفی جامع و مانع نیست. جامع نیست چون گویای مکان نیایش زرتشتیان نمیشد، آیا آتشکده ها مکان نیایش بوده و یا از دوره ای ویژه این کار شده است؟ و اصلاً مکان نیایش ایرانیها را معبد نگفته و نمیگویند. مانع نیست چون نام معبد، مکان عبادت سایر ادیان به ویژه ادیان آسیای جنوب شرقی را به ذهن متبادر میکند. و آیا نیازی به تعریف ترکیبات برساخته حافظ هست؟

³ در زبان پهلوی : وی گوفتکیه vī-guftakīh، هم بسانی ham-basāni، را به جای تناقض گویی داریم. نک : فرهنگ فارسی به پهلوی فروشی

اوضاع زمانه این ترکیب را ساخته تا به انزوای این یک و راستی آن دیگر پناه برده باشد. وگرنه ترکیبی است ناهمگون و دانشمندی همچون حافظ چنین ترکیبی را البته بی دلیل نمیسازد!

دیر و صومعه در ادبیات پارسی هر دو "محل عبادت ترسایان و راهبان مسیحی" میباشد. (ف معین)

دلَم ز صومعه بگرفت و خرّقه سالوس کجا است دیر مغان و شراب ناب کجا است

در این هشت بیت :

از رفتار مزورانه خرّقه پوشان و صومعه دلتنگی میکند و آرزوی دیدن دیر مغان و شراب ناب را میکند. (2/2). حوالتگاه خود را به دیر مغان میداند و خود را صوفی صومعه عالم قدس¹ میخواند و گرچه دارای چنین مقام و منزلتی است لیکن حوالتگاهش به دیر مغان است. (6/361) خود را رند و گدا میخواند و دیر مغان را در مقابل قصر فردوس برمیگزیند. (3/268) آتش عشق الهی و محبت او در دل حافظ است و به همین خاطر است که در دیر مغان او را عزیز میدارند. (8/22)

2-3- سرای مغان :

سرا (: اطاق خانه دار، بنای عالی، کوشک) صلا (: آواز دادن کسی یا کسانی را برای اطعام یا چیزی دادن.) (ف معین)

آب زدن (: 1. آب افشاندن به چیزی یا جایی آب پاشی کردن 2. فرو نشاندن آتش خشم، تسکین کردن، رام کردن - ف معین) حافظ میگوید : برای تسکین قلبش به سرای مغان رفته و در آن جا پیر که لطف و احسانش به پیر و جوان میرسد نشست و پذیرنده. (1/421)

2-4- کوی مغان :

کوی : محله ای در شهر، راه فراخ و گشاد را گویند.

حافظ از دست فتنه های آخر زمان آستین افشان (: رقص و پایکوبی) به کوی مغان میخواهد برود. و باز اصرار بر پایبندی به روش پیرمغان چرا که کلید گشایش را در آن جا میفروشند. (7/87 - 4/492)

2-5- خرابات مغان :

دکتر احمدعلی رجایی بخارایی در کتاب فرهنگ اشعار حافظ شرح مفصلی درباره واژه خرابات (: میخانه، قمارخانه) آورده و پس از آن به احتمال رابطه خرابات و خورآباد با توجه به قواعد املائی تاریخی زبان فارسی اشاره کرده است.² خرابات مغان به تعبیر حافظ جایی است که اگر او دوباره گذارش به آن جا افتد حاصل خرّقه و سجاده را با هم در قماری³ بازی خواهد کرد. (به هم در بازم / بعضی نسخ : روان در بازم⁴) و خرابات جایی است که متعجب وار نور خدا را در آن جا میبیند. (1/335 - 1/357)

¹ حافظ معتزلی بود : بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است، ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست. لطف از قواعد مسلم معتزلی است، و اشعری را با لطف ارتباطی نیست! ولی صوفی شدنش دیگر چه بود؟

² ص 179 و 187 کتاب فوق / و نیز زرین کوب، عبدالحسین، نقش بر آب، ص 366.

³ قمار عملی است نامشروع و خلاف شرع (المیسر در بقره، 219 و مائده، 90)، قمار کننده همه چیزش را سر قمار میگذارد و مورد قمار برایش مهم نیست، اگر برد سجاده نیز از آن اوست و اگر باخت خرّقه اش را میدهد، از دست دادن و ندادن برایش مهم نیست، راه او وَرای خرّقه و سجاده است.

⁴ باختن از vāxtan پهلوی است. مانند "شترنج باختن" یعنی بازی کردن. و برد و باخت در معنای امروزی مراد نیست، گرچه حاصل همان است.

6-2 - مَیِ مغان / مَیِ مغانه :

مَیِ مغان باده مغان است. شرابی که زردشتیان به عمل می آورند. کاین یک دوسه روز عمر باقی است، از دست مده مَیِ مغان را (عطار) (ف. معین). مغان جمع مغ و مغانه صفت نسبی است. مَیِ مغانه مَیِ مربوط و منسوب به مغان است.

جام می مغانه را با مغان باید خوردن راه آنان را باید از ایشان آموختن چرا که اسرار عشق بازی در خانقه نیز نمیگنجد. (4/154) رهایی اش را در این خرابی (به پیش مغان رفتن) میداند و از این به بخششی (: بهره) ازلی یاد میکند. (10/16) خرابی منسوب به خراب و خراب جای ویران است. منظور از خرابی در این بیت شاید اندیشه مغان و راه مغان است، خراب است چون اکنون رو به ویرانی نهاده است.

3- پیوست

در این پیوست ستون سمت راست فهرست غزلها براساس تصحیح غنی-قزوینی است رقم سمت راست شماره غزل و رقم سمت چپ شماره بیت میباشد. ستون سمت چپ فهرست غزلها براساس تصحیح خانلری است رقم سمت راست نشانه بیت و رقم سمت چپ نشانه غزل میباشد. فهرست ابیات تصحیح خانلری از کتاب فرهنگ واژه نمای حافظ میباشد.

پیرمغان

به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید/که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها (4/1) - (1/3)
از آستان پیر مغان سرچرا کشیم/دولت در آن سرا و گشایش در آن دراست (4/39) - (40/4)
منم که گوشه میخانه خانقاه من ست/دعای پیرمغان ورد صبحگاه من است (1/53) - (54/1)
گر پیرمغان مرشد من شد چه تفاوت/در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست (9/69) - (70/9)
مشکل خویش بر پیرمغان بردم دوش/کوبه تایید نظر حل معما میکرد (3/143) - (136/3)
مرید پیرمغانم زمن مرنج ای شیخ/چرا که وعده تو کردی واوبه جا آورد (7/145) - (141/8)
بنده پیرمغانم که ز جهلم برهاند/پیرماهر چه کند عین عنایت باشد (6/158) - (154/4)
گفتم شراب و خرقة نه آیین مذهب است/گفت این عمل به مذهب پیرمغان کنند (6/198) - (193/6)
تشویش وقت پیرمغان میدهند باز/این سالکان نگر که چه با پیر میکنند (6/200) - (195/5)
نیکی پیرمغان بین که چو ما بدمستان/هر چه کردیم به چشم کرمش زیبا بود (2/203) - (199/2)
حلقه پیرمغان از ازل در گوش است/بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود (2/205) - (201/2)
تاز میخانه ومی نام و نشان خواهد بود/سرما خاک ره پیرمغان خواهد بود (1/205) - (201/1)
گرمدمخواستیم از پیرمغان عیب مکن/شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود (5/208) - (-)
دولت پیرمغان باد که باقی سهل است/دیگری گو پرو نام من از یاد ببر (5/250) - (245/6)
و گر کمین بگشاید غمی ز گوشه دل/حریم درگه پیرمغان پناهت بس (3/269) - (263/4)
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد/کز ساکنان درگه پیرمغان شدم (6/321) - (314/7)
در این غوغا که کس کس را نپرسد/من از پیرمغان منت پذیرم (8/332) - (324/6)
من که خواهم که نوشم به جز از راوق خم/چه کنم گرسخن پیرمغان ننیوشم (8/340) - (332/8)
چل سال بیش رفت که من لاف میزنم/کز چاکران پیرمغان کمترین منم (1/343) - (335/1)
حافظ جناب پیرمغان جای دولت است/من ترک خاک بوسی این در نمیکنم (7/353) - (345/8)
به ترک خدمت پیرمغان نخواهم گفت/چرا که مصلحت خود در آن نمیبینم (2/358) - (350/2)
پیرمغان ز توبه ما گرم لول شد/گوباده صاف کن که به عذراستاده ایم (4/364) - (356/4)
فتوی پیرمغان دارم وقولی است قدیم/که حرام است می آنجا که نه یاراست ندیم (1/367) - (360/1)

گرم نه پيرمغان دربه روى بگشايد/كدام دربنم چاره ازكجاجويم (4/379) - (372/3)
حافظ جناب پيرمغان مامن وفاست /درس حديث عشق براوخوان وزاوشنو (7/406) - (398/7)

ديرمغان

دلّم زصومعه بگرفت وخرقه سالوس/كجاست ديرمغان وشراب ناب كجا (2/2) - (2/3)
ازآن به ديرمغانم عزيزميدارند/كه آتشي كه نميرد هميشه دردل ماست (8/22) - (26/8)
درديرمغان آمديارم قدحى در دست/مست از مى ومى خواران از نرگس مستش مست (1/27) - (23/1)
زاهد ايمن مشو ازبازى غيرت زنهار/كه ره ازصومعه تا ديرمغان اين همه نيست (7/74) - (75/8)
اى گداى خانقه برجه كه درديرمغان/ميدهند آبي كه دلها را توانگر مى كند (5/199) - (194/8)
قصر فردوس به پاداش عمل ميبخشند/ماكه رنديم وگداديرمغان مارابى (3/268) - (262/3)
صوفى صومعه عالم قدسم ليكن/احاليا ديرمغان است حوالنگاهم (6/361) - (353/5)
درهمه ديرمغان نيست چومن شيدايى/خرقه جايى گروباده ودفتر جايى (1/490) - (481/1)

سراى مغان

درسراى مغان رفته بود وآب زده/نشسته پيروصلايى به شيخ وشاب زده (1/421) - (413/1)

كوى مغان

خواهم شدن به كوى مغان آستين فشان/زين فتنه ها كه دامن آخر زمان گرفت (7/87) - (87/7)
زكوى مغان رخ مگردان كه آنجا/فروشندمفتاح مشكل گشايى (4/492) - (483/4)

خرابات مغان

درخرابات مغان گرگذرافتدبازم/حاصل خرّقه وسجاده به هم دربازم (1/335) - (327/1)
درخرابات مغان نورخدا مي بينم/اين عجب بين كه چه نوري زكجامي بينم (1/357) - (349/1)
درخرابات مغان مانيز هم منزل شويم/ (-) - (10/2)

مى مغانه ، مى مغان

مگرگشايش حافظ در اين خرابى بود/كه بخشش از لش درمى مغان انداخت (10/16) - (17/9)
درخانقه ننگجدا سرار عشق بازي/اجام مى مغانه هم با مغان توان زد (4/154) - (150/4)
شراب خانگى ام بس، مى مغان بيار (-) - (287/2)

مغان

درخانقه ننگجدا سرار عشق بازي/اجام مى مغانه هم با مغان توان زد (4/154) - (150/4)

1. بهرامی، احسان، فرهنگ واژه های اوستا، به یاری فریدون جنیدی، انتشارات بلخ، 1369
2. پورداد، یسنا، جلد اول، چاپ سوم، دانشگاه تهران
3. خرمشاهی، بهاء الدین، حافظ نامه، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم، 1375
4. ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمن، شرح عرفانی غزلهای حافظ
5. خطیب رهبر، خلیل، دیوان حافظ، انتشارات صفی علیشاه، چاپ سی و دو، 1381
6. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه
7. دیاکونوف، ا.م؛ تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، 1386
8. رجایی بخارایی، احمدعلی، فرهنگ اشعار حافظ، نشر علمی، چاپ هشتم، زمستان 1375
9. سهروردی، شیخ شهاب الدین یحیی، حکمه الاشراق، ترجمه و شرح سیدجعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران، 1377
10. شوشتری، عباس، تاریخ ادبیات عصر اوستایی، بنگاه مطبوعاتی، 1350
11. شوشتری، عباس، گاتها سرودهای زرتشت، انتشارات فروهر، 1379
12. صدیقیان، مهیندخت، فرهنگ واژه نمای به انضمام فرهنگ بسامدی، با همکاری سید ابوطالب میرعابدینی، انتشارات روزنه، 1366
13. غنی قزوینی، دیوان حافظ، نشر ققنوس، چاپ سوم، 1380
14. فروشی، بهرام، فرهنگ فارسی - پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، 1381
- 1388 ----- جهان فروری، انتشارات فروهر، چاپ سوم، 1388
15. مدرس صادقی، جعفر، مقالات شمس، نشر مرکز، چاپ اول، 1373
16. مشکور، محمدجواد، گفتاری درباره دینکرد، بی جا، بی تا
17. معین، محمد، فرهنگ معین
18. مقدم، محمد، داستان جم، سازمان انتشارات فروهر، چاپ دوم، 1363
19. مینوی خرد، متن پهلوی
20. وامقی، ایرج، زندگی، افکار و فلسفه دین مانی، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، چاپ اول، 1378
21. وحیدی، حسین، ترجمه گاتها، نشر آفتاب، چاپ اول، 1365